



تأملی در هم‌سرنوشتی و همبستگی فرا-قومی

فرشید مقدم سلیمی

هم‌دستی قوم‌گرایان داخلی با دولت‌های دیگر برای تجزیه ایران، سناریوی محبوب دولت در یک قرن گذشته بوده است؛ دولتی که همواره از سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت کن» به‌عنوان یک تکنیک قدرت استفاده کرده است. در این مقاله استدلال خواهم کرد که قوم‌گرایی و حتی تجزیه‌طلبی نتایج خود دولت‌های مرکزی‌اند. در پایان، با نگاهی به شعارهای اعتراضات مردم در دو سال اخیر، ظهور دریافتی بدیل از همبستگی ملی برجسته می‌شود که در مقابل وحدت ملی سلسله‌مراتبی، مرکز‌گرا و سرکوبگر قرار می‌گیرد.

ایران ناسیونالیست‌ها چیزی غیر از وجود انضمامی عوارض جغرافیایی، جانوران، انسان‌ها، روابطشان و گذشته‌شان در این منطقه از زمین است که ایران نام گرفته است. ایران ناسیونالیست‌ها موجودی خیالی است. این موجود خیالی ذاتیاتی دارد و اعراضی. از جمله، زبان فارسی برساننده ذاتش است. زبان‌های دیگر در سرزمین ایران نام همگی عرضی‌اند. به این ترتیب از نظر ناسیونالیست‌ها ایران بدون زبان فارسی تصورپذیر نیست. آنان معتقدند اگر فارسی حفظ نمی‌شد ایران هزار بار تاکنون از بین رفته بود. اما هرگز فکر نمی‌کنند که موجودیت ایران وابسته به هیچ‌یک از زبان‌های اقوام ساکن در ایران نام‌زمین باشند. زبان‌های اقوام از منظر ناسیونالیسم ایرانی اعراضی هستند که ایران را زیبا و غنی می‌کنند اما مقوم ذات ایران نیستند.

درباره هویت ایران‌زمین بین ناسیونالیست‌ها اختلاف هست اما همگی در تقسیم‌کردن ویژگی‌های ایران‌زمین به ویژگی‌های ذاتی و عرضی توافق دارند. گروه بزرگی زبان فارسی را ذات ایرانیّت می‌دانند.

گروه دیگر، برای مذهب شیعه چنین جایگاهی قائل‌اند. گروهی دیگر، نژاد آریایی را ذات ایرانی بودن می‌دانند. مواضع ترکیبی هم وجود دارد. به این ترتیب، خود تعریف ایران، ادیان و زبان‌های دیگر را حاشیه‌ای و فرودست می‌کند. فرودست به این معنا که تصور می‌شود برای حفظ ایران باید زبان فارسی، مذهب شیعه یا نژاد آریایی را حفظ کرد؛ بقیه اگر از دست بروند ایران از دست نمی‌رود.

ناسیونالیسم ایرانی ضمن اینکه اقوام داخلی را فرودست می‌کند، ایران و ایرانی را از ملت‌های دیگر هم برتر می‌داند. معتقد است هنر نزد ایرانیان است و بس؛ ایران مهد تمدن بشری است؛ تفکر فلسفی از ایران هخامنشی به یونان نشر یافته است؛ یا در آخرت اکثر بهشتیان از ایرانیان خواهند بود. هر گروهی از ناسیونالیست‌های ایرانی به نحوی ایرانی را از غیرایرانی برتر می‌داند و در ضمن، از این منظر، برای ایرانی کامل بودن باید فارس‌زبان، شیعه یا آریایی بود. از این جهت نیز، غیرفارسی‌ها و غیرشیعه‌های ایران‌زمین چون ایرانیان ناقص‌اند و نسبتاً فرومایه تلقی می‌شوند. آنها ایرانی ناقص‌اند چون عنصر یا عناصری از ذات ایرانیّت را کم دارند؛ یا حتی فاقد ذات ایرانیّت‌اند در نتیجه فقط با ارفاق ایرانی دانسته می‌شوند.

اگر به متونی که در روزنامه‌های فارسی یا مکاتبات اداری اواخر دوره قاجار و دوره رضاخان نگاهی بیندازیم به کرات با تصویر ایرانی فارس متمدن و اقوام وحشی و غیرمتمدن در ایران‌زمین روبه‌رو می‌شویم. اینک پس از گذشت چند دهه بعد از ناسیونالیسم بی‌تعارف و بی‌پیرایه بنیانگذاران ایران نوین، به ناسیونالیسمی رسیده‌ایم که تصویر غیرفارسی غیرمتمدن را به صورت لفاف‌پیچ و نامصرح ارائه می‌کند، اما ایدئولوژی ناسیونالیستی نمی‌تواند از بازتولید سلسله‌مراتب میان اقوام دست بردارد.

اما ناسیونالیسم را محصول خطایی شناختی یا اتخاذ یک موضع شناخت‌شناسانه غلط دانستن، تقلیل سازوبرگ‌های مادی سلطه به اموری ایده‌آل است. ایدئولوژی ناسیونالیستی، در واقع، محافظی برای سازوبرگ‌های سلطه و استثمار است. روایت شده که وقتی وزیر فرهنگ دولت قوام در سال ۱۳۲۵ به ترکمن صحرا رفت در پاسخ به مطالبه ساخت مدرسه در آن منطقه گفت «برای خشت‌زدن و حملی و زراعت هم آدم می‌خواهیم اگر همه تحصیل کنند که نمی‌شود».^۱ بیست سال قبل از آن، ترکمن صحرا با لشکرکشی رضاخان تحت فرمان دولت مرکزی آمده بود. عده زیادی از مبارزان ترکمن اعدام، زندانی و تبعید شده یا به ترکمنستان گریخته بودند. در سال ۱۳۱۲، رضاخان کل زمین ترکمن صحرا را مصادره کرده و به نام خود سند زده بود و از آن زمان ترکمن‌های سلب‌مالکیت‌شده را به بیگاری در «اراضی اختصاصی» خود یا کارهای ساختمانی اداره «املاک پهلوی» در گرگان و علی‌آباد و کردکوی و گنبد و بندر ترکمن واداشته بود.^۲ پروپاگاندا ناسیونالیستی همزمان با این وقایع در کار بود. کارکرد پروپاگاندا

این بود که شأنی خاص به ترکمن بدهد: قومی غیرمتمدن که اگر ولشان کنی ایران را تجزیه می‌کنند و لیاقتشان این است که مورد استثمار قرار گیرند. تجربه اعراب و کردها و لرها هم شباهت‌های زیادی با تجربه ادغام ترکمن‌ها در ایران جدید دارد.

رضاخان برای تفرقه‌افکنی و معکوس کردن خشم مردم به سمت خودشان، عده‌ای از سیستانی‌ها را به ترکمن صحرا کوچاند و به آنها زمین داد. تفرقه سیستانی شیعه و ترکمن سنی از همان زمان کمابیش در ترکمن صحرا وجود داشته است زیرا دولت‌ها همواره و به‌طور کاملاً آگاهانه روی این موضوع سرمایه‌گذاری کرده‌اند. از این تفرقه‌ها در تمام مناطق کشور وجود داشته است که سابقه آنها عمدتاً به حدود صد سال قبل و تفرقه‌افکنی برنامه‌ریزی شده دولت مرکزی برمی‌گردد و تمام دولت‌ها روی آنها کار کرده‌اند؛ مانند تفرقه کرد و ترک در آذربایجان غربی، کرد شیعه کرمانشاهی و کرد سنی سنندجی، عرب و بختیاری و فارس در خوزستان، و الی آخر.

دولت چارچوبی برای درک کردن مردم در قالب دو-وجهی اقوام متکثر و ملتی واحد ارائه می‌کند. دولت، از یک سو، مردم را به مثابه اعضای اقوام مختلفی پدیدار می‌کند که بالقوه در منازعه‌اند. از سوی دیگر، خود را به عنوان عاملی که به نزاع‌های قومی پایان می‌دهد و نظم و هماهنگی ملی را تضمین می‌کند معرفی می‌کند. به این ترتیب، مردم وجهی ثانویه می‌یابند: ملت واحد. بنابراین، هویت‌های دو-وجهی محصول کارکردهای ایدئولوژیک دولت‌اند. دولت فقط هویت ملی را نمی‌سازد. دولت سازنده و تقویت‌کننده دائمی هویت‌های قومی هم هست. این چارچوب دولتی بازشناسی مردم است. دولت وقتی پیروز میدان می‌شود که مردم خود را در این چارچوب بازشناسی کنند.

چارچوب دولتی بازشناسی مردم، مبتنی بر منطق این‌همانی است که با نفی دیگری و فرودست‌سازی تفاوت حاصل می‌شود. ایرانی انسانی تصور می‌شود غیر از عرب، قفقازی، چینی، فرنگی و غیره و تفاوت‌های اقوام آن فرع بر ایرانیّت قلمداد می‌شود. وقتی اقوام هم در چارچوب این اندیشه دولتی بیندیشند این نتیجه حاصل می‌شود که هر قوم، از سویی، خود را با نفی اقوام دیگر تعریف می‌کند و، از سوی دیگر، برای خود ذاتی قائل می‌شود و تفاوت‌های افراد خود را عرضی و فرعی قلمداد می‌کند. پس مثلاً از نظر ترک قوم‌گرا، ترک‌هایی اصیل وجود دارند که ذات ترک‌بودن را به‌طور کامل محقق می‌کنند و برتر از ترک‌هایی هستند که به‌طور ناقص یا با تسامح ترک محسوب می‌شوند. البته همین ترک‌های ناقص متحد ترک‌های اصیل در مقابل غیرترک‌ها خواهند بود. قوم‌گرایی همچون ناسیونالیسم، مردم را قطعه‌قطعه می‌کند، فرادستی و فرودستی تولید می‌کند و از طریق دیگری‌سازی و سرکوب تفاوت ایجاد وحدت

می‌کند. سرکوبگری ناسیونالیسم و همزادش قوم‌گرایی از این رو است. به عبارتی، ناسیونالیسم همان قوم‌گرایی‌ای است که موفق شده است اقوام دیگری را تحت سلطه خود درآورد و خود را در مقام ملت یا برساننده ذات ملت معرفی کند.

از منظری دیگر، اقوام یا ملت‌ها اگرچه به شکل هستارهایی پدیدار می‌شوند، که در وهله دوم وارد نسبت‌های رقابت یا همکاری با یکدیگر می‌شوند، اما به واقع، چیزی جز نسبت یا رابطه اجتماعی نیستند. نسبت اجتماعی‌ای که در قوم‌گرایی و ناسیونالیسم بالفعل می‌شود، یکسان است. از این رو، تمایزی بین قوم‌گرایی و ناسیونالیسم نیست. بنابراین، فراروی از قوم‌گرایی و ناسیونالیسم و پیامد آن سرکوب ملی و تجزیه‌طلبی که دو روی یک سکه‌اند، در گرو فراروی از رابطه اجتماعی قوم‌گرایانه-ناسیونالیستی است؛ به عبارت دیگر، مستلزم فراروی از شکل امروزی دولت است.

تضعیف شکل امروزی دولت فرصتی است برای بروز نسبت اجتماعی و دولت آترناتیو. امروز ما طلیعه‌های این فراروی را در اعتراضات مردم به دولت مشاهده می‌کنیم. این اعتراضات در سطحی آشکارتر، علیه حکومتی خاص هستند. رسانه‌های جریان اصلی مخالف حکومت ایران، مایل‌اند این حکومت را آنرمال معرفی کنند و چنین تبلیغ کنند که مطالبه عمومی ایرانیان تشکیل دولتی نرمال است. جالب است که برخی از کارشناسان آنها عربستان سعودی و اسرائیل را حکومت‌هایی نرمال می‌دانند! اما اعتراضات مردم ایران می‌تواند به اعتراض علیه خود دولت بینجامد که به مثابه نسبتی اجتماعی همواره مستلزم سلسله‌مراتب قومی و مروج تفرقه قومی است. ما اینک در میانه تغییراتی اجتماعی هستیم که هنوز نمی‌دانیم چقدر رادیکال خواهد شد. ما نمی‌دانیم بدن جمعی معترضان به چه توان‌هایی ممکن است دست یابد. اما طلیعه فراروی از یک دولت تفرقه‌افکن از هم‌اینک مشاهده می‌شود.

مردم در مناطق مختلف ایران از تقلید و تکرار منطق دیگری‌ساز و ناسیونالیستی دست برداشته‌اند. آنها در واکنش به قومی که خود را برتر بدانند، متقابلاً ادعای برتری نمی‌کنند. بنابراین تفرقه قومی رنگ باخته است. از نگاهی اسپینوزایی، بدنی واکنشگر است که عملش را نه بر حسب ذاتش، بلکه بر اساس علتی بیرونی می‌توان توضیح داد. در عوض، بدنی کنشگر است که ضرورتی را فهم می‌کند و اراده‌اش با این فهم شکل می‌گیرد. بدن جمعی معترضان اینک ضرورتی را درک کرده است و با درک این ضرورت از قوم‌گرایی فاصله گرفته‌اند. ضرورتی که درک شده است، ضرورت همبستگی فرا-قومی برای پیروزی بر دولت سرکوبگر و تفرقه‌افکن است. این درک در شعارهایی که در اعتراضات مرداد ۱۴۰۰ با موضوع اولیه بی‌آبی به راه افتاد مشاهده شد. شروع این اعتراضات در جنوب عرب‌نشین خوزستان بود که شدیدتر از

مناطق دیگر درگیر بی‌آبی بود. در شمال خوزستان، بختیاری‌ها شعار دادند «بختیاری با عرب، اتحاد، اتحاد». همچنین شعارهای «خوزستان! حمایت می‌کنیم» در اصفهان، «آذربایجان، عرب، فارس - اتحاد، اتحاد» در تهران، «آذربایجان آیاخدی، خوزیستانا دایاخدی» در تبریز سر داده شد. امری که اقوام مختلف را به هم وصل می‌کرد درکی از هم‌سرنوشتی و ضرورت اتحاد برای تغییر سرنوشت بود. اعراب خوزستان همان مشکل را داشتند که ترک‌ها و کردهای پیرامون دریاچهٔ روبه‌خشکی ارومیه داشتند و کشاورزان اصفهان و بختیاری‌ها و لرهای منطقهٔ زاگرس. به‌علاوه، آنها می‌توانستند یک سیستم اقتصادی-سیاسی را در پس ویرانی محیط زیست خود ببینند.

این همبستگی ناشی از درک هم‌سرنوشتی و ضرورت همبستگی برای تغییر سرنوشت، در سال جاری چشمگیرتر است. ترک‌ها که بدینی به مردم کرد طی دهه‌ها در بین‌شان ترویج شده، اینک شعار می‌دهند «آذربایجان آیاخدی، کوردیستانا دایاخدی» (آذربایجان بیدار است، پشتیبان کردستان است). وارد شدن شعار کردی (ژن، ژیان، نازادی) به تهران و شهرهای دیگر نیز از جلوه‌های این همبستگی فرا-قومی است. مرکزنیسان نیز ضرورت همبستگی ملی را درک کرده‌اند. زمانی در تهران می‌گفتند انقلاب ۵۷ در تهران اتفاق افتاد. تصور می‌شد تهرانی‌ها خود برای انقلاب بعدی هم کافی‌اند. الان این تصور وجود ندارد. به‌علاوه، نگاه بالا به پایین مرکزنشین به «شهرستانی» کم‌رنگ شده است. از این جهت نیز، همبستگی‌ای که مشاهده می‌کنیم کیفیتی تازه دارد. مثلاً در یکی از نمونه‌های اخیر همبستگی ملی که در کمک به سیل‌زدگان خوزستان، لرستان و ترکمن‌صحرا در فروردین ۱۳۹۸ شاهد بودیم، سطح بالایی از همدلی و همبستگی ملی بروز یافت که مرزهای قومی و زبانی و مذهبی را درمی‌نوردید. البته در آن دوره هنوز احساسات ناسیونالیستی و نگاه از بالا به پایین مرکزنشینان را به حاشیه‌ها در رویکرد خیریه‌ای‌شان شاهد بودیم. در آن نگاه، پیرامونیان کشور مردمانی مهمان‌نواز، معصوم، غیور و قانع با دخترکانی زیبا و طبیعی بکر تصور می‌شوند که وجود دارند تا ایران زیبا و رنگارنگ شود و شغل دوم همه‌شان مرزبانی داوطلبانه میهن است.

در تابستان ۱۴۰۰ خوزستان علیه وضعیت پیرامونی و رابطهٔ استعماری با دولت مرکزی قیام کرد. بنابراین، رابطهٔ سلسله‌مراتبی با فعالان مدنی و فعال-سلبریتی‌های مرکزنشین را نیز پس زد و نگاه خیریه‌ای آنها را، هنگامی که به خوزستان آب‌معدنی اهدا می‌کردند، شماتت کرد. اعراب با برکشیدن اعتراضشان به سطحی سیاسی، با شعارهای مبارزه‌جویانه، و دیدنی‌تر از همه، با رقص جمعی یزله تصویر عرب قربانی و ملت‌مس را معیوب کردند. نکته‌ای که در شعارهای اعراب خوزستان برجسته بود، نه آویختن به هویت قومی بلکه

دفاع از زندگی و محیط زیست بود که مثلاً در این شعار شگفت‌انگیز اظهار شد: «بالروح، بالدم، نفدیک یا کارون» (با روح، با خون، فدایت ای کارون). رزم سیاسی اعراب خوزستان برای آب، خاک و زندگی برای همه ما درس‌آموز بود و بلافاصله در استان‌های دیگر طنین‌افکن شد. در ۱۴۰۰ خوزستان آن چرخ‌دنده کوچک بود که چرخ‌دهنده بزرگ اعتراضات سراسری را به‌راه انداخت و در سال ۱۴۰۱ کردستان چنین نقشی را ایفا کرد.

اما نظم امور در کشوری دیگرگون چگونه خواهد بود؟ با چه مفاهیمی می‌توان همبستگی بدیل را تصور کرد؟ در اینجا، به تعبیر دلوز، «تفاوت درونی» باید جای این‌همانی را بگیرد. چرا که اساساً این‌همانی یا هویت (identity) توسط تفاوت تقویم می‌یابد. این‌همانی به ذاتی پایدار در پس تفاوت‌ها ارجاع نمی‌دهد، بلکه خود توسط تفاوت، و در شبکه‌ای از تفاوت‌ها، به‌عنوان امری ثانوی تولید می‌شود. پس در نظم جدید تفاوت‌ها سرکوب نمی‌شوند، بلکه تصدیق می‌شوند. وحدت پیشینی نیز کنار رفته و همبستگی فقط به‌طور پسینی میان تکینگی‌ها شکل می‌گیرد. برای این اتحاد باید کار کرد؛ باید رابطه برقرار کرد؛ آزمونگر شد؛ بدن‌های جمعی ساخت؛ به تولید مفاهیم مشترک رسید. باید حال‌مایه‌های یکدیگر را تجربه کرد؛ یعنی زن‌شدن، کردشدن، ترک‌شدن، عرب‌شدن، ترکمن‌شدن، بلوچ‌شدن، یا دیگری‌شدن را تجربه کرد. باید اقلیت‌شدن را تجربه کرد. در عین حال، آنچه در این شدن‌ها دود می‌شود و به هوا می‌رود هویت‌های قومی و هر هویت دیگری است.

مارکس چنین می‌اندیشید که کمونیسم تلاش برای امحای سرمایه به‌مثابه نسبی اجتماعی است که نتیجه آن محو شدن طرفین این نسبت، یعنی کارگر و سرمایه‌دار، خواهد شد. بنابراین، هدف بالفعل مبارزه طبقه کارگر محو طبقه کارگر است، نه پروراندن هویت پرولتریایی. به همین سیاق، روزی که مبارزه زنان و مردان علیه تبعیض و ستم جنسیتی و اقوام علیه تبعیض و ستم قومی به نتیجه برسد، زن، مرد، ترک، فارس و غیره به‌مثابه هویت‌هایی سخت دود شده و به هوا خواهند رفت.

مقدم سلیمی، فرشید. «تأملی در هم‌سرنوشتی و همبستگی فرا-قومی»، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۱/۰۷/۰۷، دریافت از: <https://radicald.net/m9wb>

^۱ بی‌نام. «ادعای نامۀ ترکمن صحرا؛ انتظارات ترکمن صحرا از دولت جناب آقای قوام». در *فوق‌العاده نامۀ گرگان*. مورخه

۱۳۲۵/۳/۱۷

^۲ گرگانی، منصور. ۱۳۵۸. مسأله زمین در صحرای ترکمن. تهران: نشر علم. صص. ۱۳-۱۵.